

# جایگاه ادب عربی در تفسیر المیزان

نویسنده: دکتر محمد علی صفا<sup>۱</sup>

پذیرش: ۱۳۹۹/۰۱/۲۷

دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۲۲

## چکیده

فضای مجازی از پدیده‌های نوظهور عصر حاضر است، که با توجه به ویژگی‌هایی هم‌چون جذابیت و تنوع گسترده علاوه بر نفوذ در میان اقشار مختلف جامعه، به منبع هویت‌ساز جدیدی مبدل شده که موجب تعارض ارزشی و بروز آسیب‌ها و چالش‌های جدیدی در هویت دینی جوامع گردیده است؛ مقوله‌ای که می‌تواند به تضعیف گرایش‌های دینی منجر گردد.

در این میان، نهادهای دینی به عنوان یکی از ارکان اساسی جوامع در مواجهه با حرکت شتابنده فضای مجازی با فرصت‌ها و چالش‌های سهمگینی روبرو هستند؛ از سویی باید از هنجارهای دینی و ملی خود محافظت نمایند؛ و از سوی دیگر در تعامل با فضای مجازی، از آن برای پیشبرد اهداف دینی و مقابله با ناهنجاری‌های ضد دینی کمک بگیرند.

این در حالی است که فرصت‌ها و چالش‌های نهادهای دینی در فضای مجازی بطور کامل و دقیق مورد بررسی قرار نگرفته است؛ لذا در این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای به بررسی فرصت‌ها و چالش‌های نهادهای دینی در فضای مجازی با تأکید بر آموزش پرداخته شده است.

تفسیر گرانقدر المیزان، با روش تفسیر آیه به آیه معروف و مشهور است و این جنبه مهم آن آنچنان جایگاهی یافته که بسیاری را از توجه به ویژگی‌های فراوان دیگر آن غافل نموده است، یکی از خصوصیات برجسته دیگر این تفسیر، بعد ادبی آن می‌باشد که بسیار قابل توجه است، آنگونه که با ملاحظه آن به دقت و ارزش علمی هر چه بیشتر این مجموعه واقف می‌گردیم، مؤلف دانشمند آن در پرتو عظمت علمی و دانش گسترده و از جمله آگاهی و وسیع خویش در حوزه علوم ادبی، آنچنان - به مناسبت - فنون مختلف ادبی عربی - همچون فقه الله، صرف و نحو معانی و بیان - را به خدمت گرفته است که در کنار همه ویژگی‌های علمی خود از این نظر نیز به برجستگی قابل توجه‌ای دست یافته، آنگونه که می‌توان در جای خود آن را تفسیری ادبی نیز محسوب نمود.

واژه‌های کلیدی: تفسیر المیزان، علوم ادبی، علامه طباطبایی، تفسیر ادبی



پښتو ښکته علمون انساني و مطالعات فرېښتې  
پرتال جامع علمون انساني

## طرح مسأله

بی‌تردید تفسیر ارزش‌شمند «المیزان» از جنبه‌هایی بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا به امروز نوشته شده است و این مهم محصول جامعیت مؤلف گرانقدر آن در علم عقلی و نقلی و افق فکری باز و گسترده اوست، آنگونه که وی در کنار آگاهی عمیق و وسیع از دانش‌های اصلی در تبیین اهداف و مقاصد خداوند از شناخت کامل ابزارهای فهم و پیش‌نیازهای لازم تفسیر قرآن برخوردار بوده است و به خوبی آنها را به خدمت مقصد درآورده است.

به گواهی قرآن پژوهان، علوم ادبی، یکی از ابزارهای مورد نیاز دانش تفسیر می‌باشد، مفسر اگر بدون آگاهی از دانش‌هایی چون لغت، صرف، نحو و بلاغت به کار مهم تفسیر آموزه‌های وحیانی بپردازد، نمی‌تواند در سایه سار قرآن کریم به اهداف و مقاصد انسان ساز خداوند پی ببرد و احیاناً در دام «تفسیر به رأی گرفتار خواهد شد.

مرحوم علامه طباطبایی ضمن توجه به ضرورت انکارناپذیر فراگیری دانش‌های ادبی برای فهم مراد از کلام الهی، در مقام بهره‌گیری آن بسیار جدی و ژرف‌اندیش عمل نموده است که پژوهش در ابعاد مختلف این کارکرد ما را به یکی از جنبه‌های بسیار مهم تفسیر گرانقدر المیزان آگاه می‌سازد.

### علوم ادبی، از علوم مورد نیاز مفسر

قرآن برا ساس حکمت الهی به زبان عربی قوم عرب نازل گردید و شیوه بیانی و تفهیم معانی ظاهری آن نیز متناسب با همان شیوه ای است که عرب آن روز در تفهیم مقاصد خود به کار می‌بسته است. اعجاز قرآن و سرآمد بودن آن از جهت ادبی، موجب آن شده است که در آیات کریمه، ضمن حفظ امتیازات زبان عرب، عالی‌ترین نکات بلاغت و محاسن کلام، همراه با زیبایی‌هایی از استعارات و کنایات به کار گرفته شود و موجبات عجز و خضوع قوم عرب را در مقابل قرآن فراهم نماید. درک این اسلوب و نکات نهفته در آن، نیازمند توانایی ادبی برآمده از فراگیری علوم ادبی است. بنابراین زبان عربی از آن جهت که حاوی دقایق و نکات ظریف ادبی است و قرآن نیز براساس این زبان و قواعد و نکات ادبی آن تقریری یافته، بی‌شک مفسر نیز برای درک مفاد استعمالی آیات، نیازمند فراگیری علوم و قواعد ادبیات عرب خواهد بود.

مقصود از علوم ادبی مورد نیاز، مجموع علوم شناخته شده این حوزه نیست، بلکه آن دسته از علوم است که در ارتباط با فهم و تفسیر قرآن کارایی دارد؛ مانند: صرف، نحو، فقه اللغة، معانی، بیان؛ و علومى مانند علم بدیع که از زیبایی‌های لفظی - نه محتوایی و معنایی - سخن می‌گویند، از قلمرو علوم ادبی مورد نیاز مفسر خارج هستند.

صاحب المیزان، با عطف نظر به ضرورت دانش‌های ادبی در مسیر درک کلام خداوندی، در بهره‌مندی از علوم بسیار جدی و دقیق‌النظر عمل نموده است که در اینجا به اختصار به ذکر مواردی از آن می‌پردازیم:

**الف) دانش صرف:** علم صرف یکی از دانش‌هایی است که برای فهم الفاظ قرآن، مراجعه به آن ضروری است. در هر زبانی و از جمله زبان عربی، ساختار کلمات، در افاده معنا یا معانی خاص، تأثیرگذار است. از این رو بدون آشنایی با علم صرف، رهیابی به مفاهیم الفاظ، ناممکن می‌نماید.

سیوطی می‌نویسد: سومین دانشی که پیشنهاد شناخت قرآن به شمار می‌آید، دانش تصریف است، چون با آن بناها و هیئت کلمات دانسته می‌شود. (سیوطی، جلال الدین، ص ۲۱۳، ۱۳۸۰ ه.ش)

صرف و تصریف در لغت به معنای تغییر است و در اصطلاح عبارت است از: «علمی که از تغییر و تبدیل کلمه به صورت‌های مختلف، جهت دستیابی به معنای مورد نظر بحث کند. (شرتونی، رشید، ص ۸، ۱۳۷۲ ه.ش / همچنین رک: جامع المقدمات، کتاب تصریف، و نیز صرف ساده، ص ۱۱) مرحوم صاحب‌المیزان علیرغم تردید برخی از مفسران در ضرورت آن برای تغییر با نهایت دقت و وسواسی قابل تحسین دانش صرف را در مسیر دستیابی بهتر به هدف به خدمت گرفته است، که برای نمونه می‌توان به گفتار وی در ذیل آیه «الله الحمد» اشاره نمود که این چنین بیان می‌دارد: «اصل در معنای «صمد» قصد یا قصد توأم با اعتماد است و گفته می‌شود: صَمَدٌ يَصْمَدُهُ صَمَدًا، از باب نَصَرَ. یعنی مضارع آن، مضموم العین است. (طباطبایی، سید محمد حسین، ص ۳۸۸، ۱۳۹۱ ه.ق) اما در بسیاری از فرهنگ‌ها، چون «العین» خلیل بن احمد فراهیدی، «جمهرة اللغة» ابن دُرید، «مقاییس اللغة» ابن فارس، «تهذیب اللغة» ازهری، نشانی از ضبط مضارع واژه مذکور نیست. در کتاب «لسان العرب» چند بار مضارع «صمَد» تکرار شده است، ولی هر بار با کسر عین الفعل.

در «قاموس اللغة» فیروزآبادی، با ضبطی متفاوت، فعل «صمَد» را چون «مَع» به شمار آورده است یعنی مضارع آن، مفتوح العین است. اما در نهایت با مراجعه به شرح قاموس، شارع آن به نقل از استادش می‌نویسد: قیاس فعل «صمَد» که خالی از حروف حَلَق است بر «مَع» غریب می‌نماید و سپس خود می‌نویسد: در کتاب «تکلمه» ضبط مضارع «صمَد» با ضم میم با خط خوانای صاغانی، مشاهده کرده است. (فاضلی، محمد، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره دوم، سال ۲۱، ص ۲۵۱)

این نشانی از نهایت دقت و ژرف‌نگری مفسر است که برای ضبط حرکت یک فعل، تلاشی مشکور و درخور می‌نماید. (رک: طباطبایی، سید محمد حسین، ص ۱۴۰، ۱۳۹۱ ه.ق)

**ب) دانش نحو:** یکی از دانش‌های ادبی مورد نیاز در تفسیر قرآن، علم نحو است. این دانش، هیئت ترکیبی واژگان را مورد بررسی قرار داده و نقش آنها را در جمله می‌شناساند. ضرورت این بحث سبب شده است که افزون بر کتاب‌های مستقلی که در خصوص اعراب القرآن نگاشته شده است، بسیاری از مفسران بخشی از تفسیر را به شرح و تبیین اعراب کلمات قرآن پرداخته‌اند.

سیوطی در الاتقان می‌نویسد: «دومین ابزار برای فهم درست قرآن، علم نحو است. «شناخت جایگاه کلمات در ترکیب جمله» چرا که معنا با اختلاف اعراب تغییر می‌کند. بنابراین مقدمه بودن این دانش برای تفسیر قرآن گریز ناپذیر است. (سیوطی، جلال الدین، ص ۲۱۳، ۱۳۸۰ ه.ش)

در تعریف علم نحو گفته‌اند: « علم به قواعدی است که به و سیله آن، حالت‌های کلمات عرب، از جهت اعراب و بناء، به هنگام ترکیب شناخته می‌شود » (غلابینی، مصطفی، ص ۶، ۱۴۰۹ ه. ق.)

قواعد نحوی کاربردهای گوناگونی در قرآن دارد. ترجیح یک معنا بر معنایی دیگر در پرتو قواعد نحوی، پذیرش یک قرائت بخاطر همسانی آن با قواعد مسلم نحو و ردّ قرائت دیگر، از جمله کاربردهای گوناگون علم نحو در تفسیر قرآن است. (روش شناسی تفسیر قرآن، زیر نظر: رجیبی، محمود، ص ۳۴۵ و ۳۴۶، ۱۳۷۹ ه. ش)

مرحوم علامه ذوفنون در تفسیر بلند آوازه‌شان «المیزان»، به قواعد نحوی توجه ویژه ای دارد و در موارد بسیاری در فهم آیات از قواعد نحوی بهره می‌گیرد و گاهی با کمک قواعد نحو به نقد آراء دیگر مفسران می‌پردازد.

صاحب المیزان در ترکیب عبارت « كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ » (نساء / ۲۴) می‌نویسد: «مفسران گفته‌اند: واژه « کتاب » از این جهت به صدای بالا خوانده می‌شود که مفعول مطلق فعل مقدر است و تقدیر کلام «کتب الله کتاباً علیکم» می‌باشد، آنگاه فعل «کتب» حذف شده و مصدر جانشین فعل و به فاعل اضافه شده است. «کتاب الله» از این رو، واژه «علیکم» اسم فعل نیست. چون اگر اسم فعل می‌بود باید می‌فرمود: «علیکم کتاب الله» یعنی «الزموا حکم کتاب الله». ولی بعضی گفته‌اند «علیکم» اسم فعل است و پیشی گرفتن مفعول بر فعل، چیز تازه‌ای نیست. از این رو «کتاب الله» مفعول به «علیکم» باشد اما در جواب این ترکیب گفته‌اند: این را نحوین جایز نمی‌دانند، زیرا اسم فعل در عمل ضعیف است و نمی‌تواند در مفعول به مقدم عمل کند. (طباطبایی، سید محمد حسین، ج ۴، ص ۲۶۸/ج ۷، ص ۱۴۵/ج ۳، ص ۲۷ و ۲۸، ۱۳۹۱ ه. ق.)

**ج) دانش لغت:** یکی از دانش‌های پایه، که نقش بنیادین در فهم واژگان قرآن دارد، علم لغت است و نگارش کتاب‌های لغوی، **فقه اللغة، فروق اللغة و غریب القرآن**ها، در جهت بازشناسی الفاظ قرآن و تعیین حدود معانی آنهاست. در تعریف علم لغت گفته‌اند که آن عبارت است از، شناخت و ساخت مفردات و یا علمی که از مفاد جوهر (ماده) مفردات و شکل‌های خاص آن که با وضع شخصی یا کلی برای معانی وضع شده اند بحث می‌کند. (چلبی علم اشتقاق را این گونه تعریف می‌کند: «علم اشتقاق علمی است که از مدلول ماده واژه‌ها بطور کلی و معانی شکل‌های خاصی که مواد - در قالب آن اشکال با وضع شخصی - برای آنها وضع شده اند و نیز از ترکیب هر یک از مواد بطور خاص و اشکال ویژه آن و معانی آنها بحث می‌کند»، چلبی، حاجی خلیفه مصطفی، ص ۱۵۵۶، ۱۳۱۱ ه. ق.)

مرحوم علامه (ره) به کتاب‌هایی چون «**صاح اللغة**»، «المفردات فی غریب القرآن»، «لسان العرب»، «التهایه» و نیز به «مجمع البیان» و «الکشاف» در بررسی واژگان قرآن مراجعه بیشتری داشته است. مرحوم علامه طباطبایی تقریباً در ذیل تمام آیات، واژگان قرآن را گاهی به نقل از دیگران و گاهی بدون ذکر منابع لغوی، بررسی می‌کنند و معنای محصلی از آنها بدست می‌دهند، مثلاً در ذیل آیه «**وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا**» (انعام / ۲۵) می‌نویسد: «**اکنه**» جمع «کن» به معنای چادر و پرده‌ای است که در آن چیزی را پنهان و پوشیده نگه می‌دارند و «**وقر**» به معنای سنگینی گوش است و «**ساطیر**» جمع «**اسطوره**» و بنا بر آنچه از مبرّد نقل

شده، « اسطوره » به معنای « دروغ و خدعه » است و گویا ریشه این واژگان « سطر » است که به معنای « صفی از نوشته و یا از درخت و یا از انسان است »، آنگاه در مجموعه و منظومه‌ای از اخبار دروغ، غلبه یافته است. (طباطبایی، سید محمد حسین، ص ۵۱، ۱۳۹۱ ه. ق.)

صاحب المیزان با اینکه بسیاری از واژه‌ها را به بهره‌گیری از کتاب بلند آوازه راغب اصفهانی « المفردات » تبیین می‌کند، ولی به ندرت آرای او را به نقد می‌کشد، مثلاً در آیه « فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كُنُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ » (انعام / ۱۰) می‌آورد: در « مفردات راغب » آمده است که بعضی گفته‌اند: اصل « حقیق »، « حق » بوده و با قلب « قاف » به « یاء » بدین صورت در آمده است. مانند کلمه « زال » که اصلش « زل » بوده است. از این رو آیه « فَازَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ » را بعضی « فَأَزَا لَهُمَا الشَّيْطَانُ » قرائت کرده‌اند. (همان، ص ۲۴ و ۲۵)

**د) دانش‌های بلاغی:** اعجاز بیانی قرآن یکی از گسترده‌ترین و شگفت‌آورترین گونه از اعجاز قرآن است که بدون آگاهی از دانش‌های بلاغی شناخته نمی‌شود.

صاحب کشف می‌نویسد: فقیه، متکلم، حافظ اخبار خطیب، نحوی و لغوی ... هر چند در این رشته‌ها، صاحب نظر و اهل فن باشند، اما هیچیک نباید در دریای حقایق قرآنی به غوا صی بپردازد و در صدد برآیند تا آیات را تفسیر کنند مگر اینکه در دو علم معانی و بیان که مختص به قرآن است به حد کمال دست یابند. (محمود بن عمر الزمخشری، مقدمه، ۱۴۱۵ ه. ق.) بنابراین علوم بلاغی هم یکی از پیش نیازهای فهم قرآن به شمار می‌آید و هم معجزه بودن قرآن را به ما می‌فهماند.

در تعریف دانش‌های بلاغی آورده‌اند: « بوسیله علم معانی، ویژگی‌های ترکیبی کلام از جهت چگونگی رساندن معنا، شناخته می‌شود و با علم بیان، ویژگی‌های ترکیب کلام از جهت تفاوتشان در روشنی و پوشیدگی دلالت فهمیده می‌شود و بوسیله علم بدیع، زیبایی‌های کلام دانسته می‌شود و این سه علم، اساسی‌ترین مقدمات تفسیر قرآن به شمار می‌آید و اعجاز بیانی قرآن بدون این علوم هرگز درک نمی‌شود. (محمد حسین الذهبی، ص ۲۶۷، ۱۴۱۸ ه. ق.)، بنگرید: جلال الدین سیوطی، ص ۲۱۴، ۱۳۸۰ ه. ش و رک: هاشمی، احمد، ص ۲۵۴، ۱۳۶۷ ه. ش )

مؤلف محترم المیزان از کاربرد علوم بلاغی در تفسیر آیات غفلت ننموده بلکه اهتمام وافری در به خدمت گرفتن ضوابط آن در پیش گرفته است، که به مواردی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- **آرایه ادبی التفات:** التفات بیان یک معناست با یکی از طرق سه گانه یعنی تکلم، خطاب و غیبت، بعد از آنکه همان معنا به

طریق دیگری از طرق سه گانه تعبیر شده است، به شرطی که تعبیر دوم برخلاف مقتضای ظاهر و انتظار شنونده باشد.

(تفتازانی، سعد الدین، ۱۳۶۷ ه. ش، ص ۱۲۱) « مَكْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمْكِنْ لَكُمْ » (انعام / ۶) می‌نویسد: در این آیه، التفات،

از غیبت به حضور بکار رفته است و جهتش ظاهراً برای رفع شبهه‌ای است که در مرجع ضمیر ممکن است یافت شود؛ زیرا

اگر در جمله « ما لم نمکن لكم » التفات به حضور نبود و می‌فرمود: « ما لم نمکن لكم » آن وقت از سیاق آیه، پنداشته می‌شد

که این هم به مرجعی برمی‌گردد که ضمیر «مکننا لهم» به آنجا برمی‌گشت و گرنه اصل سیاق از همان آغاز سوره، سیاق غیبت

بود. (طباطبایی، سید محمد حسین، ص ۱۸، ۱۳۹۱ ه. ق.)

۲- فصل و وصل: «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّوا فِي الظُّلُمَاتِ» (انعام/ ۳۹) در این آیه بعد از ذکر صفت اول «کری» صفت دوم به آن عطف شده است ولی صفت سوم، به آن دو عطف نشده است. راز این وصل و فصل چیست؟ در حالیکه همین سه وصف که درباره منافقان بیان شده، بدون ذکر «واو» آمده است: «صُمُّوا بِكُمْ عُمَى» (بقره/ ۸) در آیه «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً»

(بقره/ ۷) به وصل آمده است. در آیه مورد بحث شاید نکته این باشد که خواسته اشاره کند که کران غیر از کسانی‌اند که لال بودند. ولی هر دو در تاریکی و کوری مشترکند؛ زیرا کران عموماً کسانی بودند که از بزرگان خود کور کورانه تقلید می‌کردند و به گونه‌ای که دیگر گوش شنوایی برای ایشان باقی نماند تا ندای حق را بشنوند و گنگ‌ها بزرگان قوم بودند که مردم گوش به فرمان آنان بودند، به طوری که اگر مردم را به حق فرا می‌خواندند، مردم می‌پذیرفتند. با اینکه حَقَّانیت توحید و بطلان شرک را می‌دانستند، با این حال به خاطر عناد و گردنکشی، از اعتراف به حق و شهادت دادن بر آن لال شدند. اما هر دو دسته گرفتار تاریکی‌اند که حق را نمی‌یابند و از اشارت‌های دیگران هم بهره‌ای نمی‌جویند. اما وجه فصل در آیه مربوط به منافقان این است که آنان این صفات را یکجا و در یک زمان دارند و چنانچه وجه و صل در آیه مربوط به کفار این است که مهر شدن گوش، غیر از مهر شدن دلهاست. (طباطبایی، سید محمد حسین، ص ۸۴ و ۸۵، ۱۳۹۱ ه. ق.)

۳- استعاره: «وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ» (معارج/ ۴۱) علامه (ره) می‌نویسد: منظور از «سبقت» غلبه است که بطور استعاره سبقت خوانده شده است و مسبوق شدن خدا، استعاره از این است که مخلوق او مانع پروردگار شود و نگذارد آنان را به قومی بهتر بدل کند. (همان، ج ۲۰، ص ۲۳، بنگرید: همان، ج ۷، ص ۳۳۷)

۴- برائت استهلال: مرحوم علامه طباطبایی در آغاز سوره برائت که با آیه «بَرَاءَ هُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» شروع می‌شود، می‌نویسد: این آیه نسبت به آیات بعد به منزله عنوانی است که در ابتدای سخن می‌آید و فضای کلی سوره را روشن می‌سازد و به شیوه سایر سوره‌های مفصل، یک یا دو آیه اول آیه، به طور اجمال به غرضی که آیات سوره در مقام بیان آن است، اشاره می‌کند. (طباطبایی، سید محمد حسین، ج ۹، ص ۱۵۰، بنگرید: همان، ج ۳، ص ۶؛ ج ۱۳، ص ۵؛ ج ۴، ص ۱۳۸؛ ج ۸، ص ۵، ۱۳۹۱ ه. ق.)

در تفسیر گرانقدر المیزان التفات و توجه به سایر قواعد بلاغی نیز فراوان دیده می‌شود (رک، همان، ج ۷، ص ۳۱؛ ج ۷، ص ۱۹۱؛ ج ۷، ص ۱۴۰)

نتیجه

از آنچه تاکنون بیان گردید به روشنی می‌توان دریافت که تفسیر گرانسنگ المیزان حقیقتاً بوا سطه عظمت و شخصیت علمی و جامع الاطراف مؤلف در علوم مختلف عقلی و نقلی و نیز افق فکری باز و گسترده وی و تعهدات علمی و اخلاقی و روش کاملاً محققانه نامبرده در بهره‌مندی و نیز استفاده دقیق و عمیق از دانش‌های گوناگون ادبی همراه باریک‌بینی و نگاه مو شکافانه وی - جایگاه ارزنده‌ای از جنبه ادبی یافته است که جلوه‌های فراوان از علوم مختلف ادبی، مانند: صرف و نحو، فقه اللّغة و معانی و بیان، به صورتی بارز و گسترده در آن متبلور است گویی در کنار همه ویژگی‌های علمی خود، صبغه ادبی آن هم کاملاً قابل مشاهده است، آنگونه که می‌توان در جای خود آن را تفسیری ادبی نیز محسوب نمود.

### کتابنامه

- ۱- قرآن کریم
- ۲- تفتازانی، سعد الدین، مختصر المعانی، قم، ۱۳۶۷ ه. ش، انتشارات علامه .
- ۳- جامع المقدمات، بی تا.
- ۴- چلبی، حاجی خلیفه مصطفی، کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون، ج ۲، بی جا، ۱۳۱۱ ه. ق، مطبعة العالم .
- ۵- ذهبی، محمد حسین، التفسیر والمفسرون، ج ۱، ۱۴۱۸ ه. ق، الجامعة الرضویة.
- ۶- رجیبی، محمود، روش شناسی تفسیر قرآن، قم، ۱۳۷۹ ه. ش، انتشارات پژوهشکده حوزه و دانشگاه و سمت .
- ۷- زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، ج ۱، ۱۴۱۵ ه. ق، نشر البلاغه .
- ۸- سیوطی، جلال الدین، الاتقان علوم القرآن، ج ۴، تهران، ۱۳۸۰ ه. ش، موسسه انتشارات امیر کبیر .
- ۹- شرتونی، رشید، مبادی العربیة، ج ۲، تهران، ۱۳۷۲ ه. ش، انتشارات اساطیر .
- ۱۰- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰ و ۷، بیروت، ۱۳۹۱ ه. ق، موسسه الاعلمی للمطبوعات .
- ۱۱- طباطبایی، محمد رضا، صرف ساده، قم، ۱۳۷۶ ه. ش، دارالعلم .
- ۱۲- غلابینی، مصطفی، جامع الدروس العربیة، ج ۳، بیروت، ۱۴۰۹ ه. ق، المكتبة المصریة .
- ۱۳- فاضلی، محمد، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، ش ۲، سال ۲۱.





پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی